

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۶۸)

ولایت در سراسر قرآن جاری است

این آیاتی که در آن واقع هستیم یکی از مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین آیات قرآن است و آن مطلبی که عرض شد را یک بار دیگر به اختصار عرض می‌کنم، دقت بفرمایید. این زمینه‌ای که و این جهت‌گیری که ما عملاً در آیات ولایت می‌کنیم، جهت‌گیری‌ای است که به نظر می‌آید چندان صحیح نباشد و به نوعی بازی کردن در زمین حریف است. به عبارتی ما با یک سؤال جدی همیشه مواجه هستیم و آن این است که ما اهمیت یک مطلب را از کجا می‌فهمیم، اهمیت یک مطلب را ما علی‌القاعده از قرآن می‌فهمیم. خوب شما در قرآن می‌گویید که مسئله‌ی توحید مثلاً خیلی مهم است، خوب می‌رویم نگاه می‌کنیم می‌بینیم که صفحه‌ای در قرآن نیست که این مسئله را بیان نکرده باشد. بعد می‌گویید نبوت مهم است همین‌طور، می‌گویید معاد مهم است خوب همین‌طور، می‌گویید که در اصول و معارف مثلاً بحث شیطان، ملک، بعد می‌بینیم نرخ روز قرآن است. بعد در فروع مثلاً می‌گویید بحث نماز بسیار بحث مهمی است، باز می‌رویم در قرآن می‌بینیم فراوان گفته شده. بعد می‌گوییم بحث ولایت یکی از مهم‌ترین بحث‌های قرآن است و مهم‌ترین ارکان دین است، اثنافی الاسلام است، بعدش می‌گویند که این در کجای قرآن است؟ می‌گویید یک چهار، پنج تا آیه در قرآن وجود دارد در این زمینه! آن هم با چه مثلاً حالت‌های عجیب و غریبی باید این

آیات را پیدا کرد که با یک بحث‌های تفسیری سنگین، می‌روید می‌بینید که علامه طباطبایی هم این گوشه‌اش را قبول نمی‌کند، دیگری هم آن تگه‌اش را می‌گوید که ربط ندارد به آیات، سیاقش به خود درون آیات ربط ندارد، بالأخره مواجه می‌شوید با یک فضای خیلی غبارآلود و پیچیده!

با کلیدواژه به دنبال بحث ولایت در قرآن نباشید!

این حرف بالأخره جدی است؛ یعنی می‌گویند شما یک چیزی را به عنوان رکن و اصل اسلام دارید معرفی می‌کنید و حال این که با یک حالت‌های پیچیده‌ای باید در قرآن به این چیزها برسیم، حالا تازه اگر برسیم! چون که آن نقطه‌ای که شما به نام ولایت معرفی می‌کنید بحث حبّ امیرالمومنین نیست که، خوب اهل تسنن خیلی از این آیات را قبول دارند که این‌ها در شأن امیرالمؤمنین گفته شده و این شخصیت محبوب است و همه‌ی این‌ها. می‌آییم در قرآن آن موقع می‌بینیم که این اثر به این صورت پیدا نمی‌شود. بعد این «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» (حجر: ۴۱) را بعضی‌ها مجبور هستند بخوانند «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» که بالأخره یک چیزی در بیاید. ببینید این نوع از بحث به اعتقاد بنده بازی کردن در زمین حریف است؛ یعنی ما مواجه شدیم با یک سرچ واژه‌ای و ریشه‌ای که برویم مثلاً یک ریشه‌ی ولاء را سرچ بکنیم، بعدش برسیم به «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» (مائدة: ۵۵)، بعدش علامه طباطبایی در همان‌جا بگویند که از آیه ۵۱ که آن دسته آیات شروع می‌شود با «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» (مائدة: ۵۱) آن آیه مربوط به ولای مودت است، می‌آید این‌جا اصلاً همه چیز به هم می‌خورد، می‌شود ولای مثلاً قیادت و سرپرستی در «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ». یعنی همه‌جا ما باید قبول بکنیم که دارد سیاق‌ها به هم می‌ریزد! می‌آییم در خود آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائدة «الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»، می‌گویند که آن‌جا اصلاً هیچ ربطی به آیات قبل و بعدش ندارد. می‌آییم در «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» باید بگوییم که هیچ ربطی به قبلش ندارد، این یک چیز دیگر است، این جدید آمده. باز دوباره می‌آییم در این آیه، باز می‌بینید که خود بزرگان تفسیر مثل علامه طباطبایی، آقای جوادی (حفظه الله)، ایشان می‌گویند که خوب این «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا

أَنْزَلَ إِلَيْكَ این ربطی به قبل و بعدش ندارد، چون که می‌دانند که اگر بگویند به قبل و بعدش ربط دارد، آن موقع دیگر واویلا می‌شود؛ برای همین همه جا باید قائل بشویم در قرآن که این آیه به قبل و بعدش انگار هیچ ارتباطی ندارد، یک چیزی همین‌طور آمده و ولایت را آن موقع با این‌طور بحث‌ها باید در بیاوریم! آن موقع حق باید داد که بگویند که این ولایت که این‌قدر مهم است چرا این مدلی است؟ و این‌ها شُبّهاتی است که الآن هست، این شُبّهات به روز شده. یک موقع این شُبّهات نبود، ولی الآن دیگر هست و همه نگاه می‌کنند به قرآن و این‌که این بالایش است، این پایینش هست، خوب این چرا یک چنین چیزی است؟

این دغدغه‌ای است که انسان را می‌آزارد در زمان قرآن خواندن و به نظر می‌رسد که آن طرحی که کلاً باید پیشبرد در قرآن، نه طرح ریشه‌ای و واژه‌ای و این‌که دنبال یک لغت «ولی» بگردیم در قرآن، ببینیم کجا پیدا می‌کنیم و این‌که بین ولای مودّت و ولای نصرت و ولای قیادت و سرپرستی کدام منظور است؟ چون که هر سه تا استعمالش هم وجود دارد، حالا بیاییم یک به یک، یک جایی بالأخره ببینیم کجا این معنی‌اش استفاده شده یا آن معنی‌اش استفاده شده؟ همه‌ی این بحث‌ها بحث قرآنی است. این هم یک نکته.

در بحث روایی‌اش هیچ حرفی نیست یعنی تشکیک در غدیر نیست. این آیه در غدیر آمده یا لااقل شأن نزولش هست، یا یکی از استفاده‌هایش در غدیر بوده، این مورد تأیید شیعه و سنی است یعنی در این بحث نیست، و همه هم در کتب معتبرشان نقل کرده‌اند، البته در آن هم یک خدش‌های می‌کنند که مثلاً آن‌جا گفته که متن این است که **«مَنْ كُنْتُ أَنَا وَوَلِيَّهُ فَعَلِيَ أَمِيرُهُ»**، یا **«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»** و چیزهایی شبیه به این، منتها بلافاصله بعدش گفته شده **«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»**، پس این ولاء به معنای ولای قیادت و سرپرستی نیست، بلکه ولای مودّت است؛ چون که **«وَالِ مَنْ وَالَاهُ»** معلوم است که علی القاعده باید به معنای محبّت و دوست داشتن و لااقل نصرت باشد، البته آن‌ها هم جواب دارد که هم قرینه‌های قبلی‌اش هست که با این

آیه شروع می‌شود «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۲) این‌ها با این شروع می‌شود و این‌که اصلاً چه معنی دارد آن موقع در حجه الوداع که اعلام کردند که این حجه الوداع است، بیایند یک چنین کاری بکنند؟ بیایند همه را بایستاند و بگویند که خلاصه ما ایشان را دوست داریم، شما هم دوست داشته باشید و خیلی این بی‌معناست! و برای همین یک مقداری در کتب تفسیری رفتند به سراغ حذف غدیر! البته در کتب دیگرشان نقل می‌کنند ولی در کتاب‌های تفسیری ذیل این آیه مثلاً این قدر احتمالات مختلف می‌آورند، که یکی از آن‌ها هم غدیر است و این «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» را اصل تبلیغ قرآن می‌دانند و چون که بالأخره قافیه به تنگ آید، شاعر به جفنگ آید، یک حرف‌های عجیب و غریبی هم در می‌آید! که مثلاً چون که می‌بینند «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» که نمی‌شود که مسئله‌ی اصل قرآن باشد! چون این آیه در آخر مدینه نازل شده است، می‌گویند: پس این آیه در مکه نازل شده! این توجیه دارد که یک آیه در مدینه نازل بشود، و آیه را در وسط یک سوره‌ی مکی بگذارند، ولی این‌که آیه‌ای در مکه نازل شود و همین طور روی هوا رها باشد، تا منتظر بشوند یک موقعی بشود این سوره‌ی مائده بیاید این را وسط آن بگذارند! پس برعکسش خیلی راه ندارد که یک آیه‌ای در مکه نازل شود بعد این را وسط یک سوره‌ی مدنی بگذارند! بالأخره این حرف را به عنوان زمینه‌ی بحث دقت بکنید تا آن راه پیشنهادی‌ای که وجود دارد و آن راه پیشنهادی این است که روی همان محتوا کار بشود، نه سرچ واژه و ریشه! محتوای ولایت مگر چیست؟ اگر محتوای ولایت در بیاید آن موقع است که معلوم می‌شود که آیه‌ای از قرآن خالی از این جریان نیست؛ یعنی شما نبوتش را هم که طرح می‌کنید ولایت در آن دارد طرح می‌شود. شما وقتی که از آن اول تاریخ انبیاء را بررسی می‌کنید دارد ولایت در آن طرح می‌شود. ببینید این‌که امام در همان کتاب البیع می‌فرمایند که «دلیل بر ولایت فقیه به عینه دلیل علی الامام»؛ یعنی همان دلیلی که دقیقاً بر امامت بود، همان دلیل که بر امامت بود همان دلیل بر نبوت بود. لذا شما در ماجرای کلاً نبوت و نبوت‌ها و رسالت‌ها، که به این واژه دقت

بکنید، واژه‌ی نبوت و رسالت‌ها واژه‌ای است که و این معرفت معرفتی است که شما همراه قانون، ولی خدا را دارید و نفر را دارید و او هست که شاخص است و شما به سمت آن شاخص در حرکت هستید؛ چون که آن اصل قوانین توحیدی قابل تفسیر «بای نحو کان» هست.

محتوای بحث ولایت رسالت است

دین، دین نمی‌شود مگر این که این دو عنصر را در خودش داشته باشد که این همه دلایل بر نبوت و بر امامت است؛ یعنی یک موقع است شما می‌گویید ضرورت وحی وجود دارد، که خوب وحی خدا همین‌طور به صورت یک سری مکتوباتی می‌آید، خود دلیل نبوت چیست؟ یعنی این شخص بیاید و این شخص است که محوریت عمل قرار می‌گیرد برای آن امت و این است که تفسیر می‌کند که هم من محور هستم، هم شاخصم که به سمت این باید حرکت بشود که «مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُم» (زیارت جامعه کبیره)؛ کسی که قصد خدا را می‌کند متوجه به شما باید بشود. با این همه قوانینی که هر کدامش برای خودش یک وزنی دارد، کدام سمت را باید برویم؟ شما مگر می‌توانید همین قوانین را بگذارید برای اجرا؟ همین الان می‌گویند این قوانین مفسر قانون می‌خواهد و کسی که اگر ما جنگ داریم، صلح داریم، سازش داریم، این داریم، آن داریم، همه‌ی این‌ها را ما داریم، او بگوید با چیزی که من می‌دانم، با تفسیری که می‌فهمم می‌شود این. این می‌شود محوریت آن ولی خدا. برای همین است در طول تاریخ هیچ موقع کفار و مشرکین در مقابل همه‌ی انبیاء با قانونش مشکل نداشتند، با خودش مشکل داشتند! چون که قانون قابل تفسیر است، و عرض عریضی است که شما از این چقدر بردارید، از آن چقدر بردارید،... واقعاً حالت دین مثل این است که شما بروید در آزمایشگاه، همه چیز هست، یا بروید در آشپزخانه، همه‌ی مواد غذایی هست. این که آتش نشد، این که غذا درست نمی‌شود! از این که از همه نوع مواد غذایی وجود دارد. ببینید این توضیح را دارم می‌دهم که شما به **محتوای بحث ولایت** برسید که آن محتوا همان **رسالت** است که این ولایت در رسالت وجود دارد. این ولایت هم نه از جنبه‌ی واسطه‌ی فیض بودنش، بلکه همان جنبه‌ی

اجتماعی‌اش که می‌خواهد بیاید یک آش درست کند از تمام مصالح موجود. یک موقع آش درست کند و یک موقع قورمه سبزی درست کند؛ چون که مدام که قرار نیست ما آش بخوریم، بستگی به شرایط دارد، تابستان است، زمستان است، دل درد دارم، ندارم. این که چه می‌خواهد درست بکند، این آشپز حرفه‌ای باید از این‌ها بردارد و ترکیب بکند، درست بکند و گرنه قانون مثل این است که شما را بردارند ببرند آشپزخانه، بگویند این مواد غذایی. قانون این‌طور است.

همان چیزی که به عنوان ضرورت شخصیت خود نبی مطرح شده که شده دلیل نبوت، و شده بحث رسالت، همین این بحث است که او می‌شود شاخص و حرکت به سمت اوست. به این الفاظ دقت بکنید، می‌خواهیم در آن یک تطبیقی انجام بدهیم.

حالا با این توجه بیاید آیه‌ی ۶۶ «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» که این را ما گفتیم یعنی دین. چرا این را می‌گوییم یعنی دین؟ چون می‌خواهیم علی‌رغم نظر تمام اساتید خودمان که من اتفاقاً همین دیشب داشتم تفسیر تسنیم را می‌خواندم با تصریح آقای جوادی می‌گویند آیه‌ی ۶۷ هیچ پیوندی به قبل و بعد خودش ندارد؛ چون اگر پیوندی داشته باشد اصلاً همه‌ی شیرازه‌ی این آیه می‌پاشد. در صورتی که اتفاقاً پیوند دارد.

به مطلق تصرفات اکل (خوردن) گفته می‌شود

باید ببینیم وقتی که دین قرار است اقامه بشود اقامه‌ی دین به چیست؟ «أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» اشکالی ندارد این به قرینه‌ی تورات و انجیل، منظور قرآن باشد. اگر دین اقامه بشود، دین سرپا بایستد «لَا تَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» این‌ها از بالا و پایین می‌خورند به شرط... حالا این از بالا و پایین می‌خورند نه این که حالا حتماً می‌خورند، می‌دانید اکل معنی‌اش بالاتر از خوردن هست. اولاً در همین ظاهری‌ها هم حتی بالاتر از خوردن است. می‌خواهم یک کار سیاقی بکنم تا به معارف دیگر هم بشود دست پیدا کرد. ببینید شما دارید که «يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا» (نساء: ۱۰)، «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (همان: ۲۹)، این اکل به چه معناست؟

به معنای مطلق تصرفات است دیگر، وگرنه همین است که ما در فارسی تقریباً می‌گوییم طرف مال مردم خور است. مال مردم خور است، نه این که مال مردم را می‌خورد، حالا شاید یک فرشی را دارد غصب می‌کند، فرش را که نمی‌خورند! پس به مطلق تصرفات اَکَل می‌گویند، منتها چون که تصرف به خوردن یک ویژگی خاصی دارد که می‌گویند خیلی هم دقت بکنید روی تصرف به لحاظ خوردنی‌جات! مثلاً بزرگان می‌گفتند اگر مال شبهه‌داری پیدا شد و یک احساس شبهه‌ای در این مال کردید، با این‌ها جوراب بخرید مثلاً، با این ساندویچ نخورید. در مباحث نفس هم هست که اگر نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء باشد، همین غذاهایی که داریم می‌خوریم روح ما می‌شود. لذا باید به خوردن خیلی توجه کرد که آدم چه بخورد؟ چقدر بخورد؟ به خصوص حلال بخورد، این که حلالاً طیباً بخورد. هم حلال باشد، هم طیب باشد، پاک باشد، چیزهای الکی نخورد. بالأخره روی بحث خوردن خیلی بحث وجود دارد که حالا جایش این جا نیست. خوب این اَکَل به معنای مطلق تصرفات است اولاً «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» فقط به این معنا نیست که باران می‌آید و آبش را شما می‌خورید یا نباتات می‌آید شما استفاده می‌کنید که این‌ها هم هست، این در روایت هم هست، بلکه ممکن است چیزهای دیگری از آسمان بیاید و شما استفاده بکنید در همین ظاهریاتش. یک خورشید خوب، یک هوای خوب، یک لایه‌ی ازن سوراخ نشده، همه‌ی این‌ها بحثش جلسه‌ی پیش شد که چه چیزی دارد که ما می‌گوییم تأثیر ندارد روحيات و معنویات ما در لایه‌ی ازن؟ چرا چنین حرفی را می‌زنیم؟ بحث این مفصل شد. اگر کسی این اعتقادات را داشته باشد که آقا نماز استسقاء که نه! من جلسه‌ی پیش گفتم کاش مقالاتی بود، دیدم مقالاتش هست؛ یعنی یکی از دوستانم گفت اصلاً تحقیق شده این باران میزان باران در کلّ دنیا هر سال یکی است این روایت است «مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ»؛ هیچ سالی از هیچ سالی کم بارش‌تر یا پر بارش‌تر نیست. بارش همیشه هست منتها این تکه‌اش دیگر از عهده‌ی آن مقاله‌ها خارج است. تا این جایش را در آوردند که میزان بارش در کلّ دنیا همیشه، هر سال ثابت است ولی این قسمتش که اگر آن

قوم اهل معنویت باشند اهل استغفار باشند این باران را می‌آوریم روی سرشان می‌ریزیم اگر نباشند خوب «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح: ۴) این ابر را یک کم فوت می‌کنیم یک کم می‌رویم آن طرف‌تر، می‌ریزیم در بیابان و دریا، حالا بیا و درستش کن! این همه دریا هست آن موقع این طرف خشکسالی! خوب این ابرها دست خداست که کجا ببرد این باران‌ها را بریزد. این تازه ارزاق این مدلی بیاید تا ارزاق معنوی انسان! کما این‌که در این سوره مبارکه عبس این آیه‌ی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: ۲۴) که انسان باید به طعام خودش نگاه بکند، آن‌جا وجود نازنین امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند که «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ یعنی نگاه بکنید به چه؟ «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^۳؛ باید نگاه بکند ببیند علمش را از چه کسی می‌گیرد. این سوره‌ی عبس در ص ۵۸۵ را بیاورید. «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ می‌گوید انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد؛ یعنی تحت نظر قرار بدهد طعام خودش را؛ چون که مگر رزق فقط رزق مادی انسان است؟ مگر غذا فقط غذای مادی انسان است؟ انسان اگر غذای مادیش مهم است به طریق اولی غذای معنویش مهم است. به قول آقای میرزا جواد آقای ملکی تبریزی که می‌گویند اگر شما با یک لباس نجس نماز بخوانید، خوب نمازتان قبول نیست؛ یعنی آن نماز بالا نمی‌رود. اگر لباس انسان نجس است و آن نماز بالا نمی‌رود، چطور یک روح نجس است و آن نماز بالا می‌رود؟! این حرف کسی می‌تواند باشد که روح برایش خیلی مهم شده. چطور می‌تواند یک روحی نجس باشد و آن نماز بالا برود؟ وقتی پیراهن که برای ما نیست، پیراهن که ما نیستیم. این پیراهنی که ما نیستیم نجس باشد بالا نمی‌رود، آن موقع روحی که نجس باشد ما نماز بخوانیم بالا می‌رود؟! بالا نمی‌رود. حالا خدا به فضل خودش یک کاری بکند حرف دیگری است.

پس رزق فقط مادیات نیست این همه رزق معنوی وجود دارد! حالا «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ باید نگاه بکند به غذایش یعنی «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ» از چه کسی می‌گیرد؟ آن موقع به همین قرینه می‌بینید اهل معنا بقیه‌اش را هم تفسیر می‌کنند با همین سیاق که «أَنَا

سَبَبِنَا الْمَاءَ صَبًّا؛ ما باران از آسمان فرو می‌ریزیم بر سر یک نفر. ما این کار را می‌کنیم، باران را ما می‌فرستیم. بعد «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا»؛ آن موقع آن زمین‌ی وجودی او را باز می‌کنیم تا این باران‌ها برسند. «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا»؛ یک چیزهایی در او می‌کاریم که دانه‌های معنویت او هست و همین‌طوری می‌روند، می‌روند تا «وَعِنْبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا» یعنی به این قرینه‌ی سیاق وقتی که شما می‌آیید «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»، طعام به رزق معنوی هم می‌خورد. حالا اگر به رزق معنوی هم می‌خورد، این «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» این نمی‌تواند علم باشد؟ می‌تواند علم باشد. برای همین مفسرین این‌ها را به علم هم تعبیر کردند، به معنویت هم تعبیر کردند. خوب شما یک موقع علم می‌گیرید «مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» در همین حوزه و دانشگاه می‌شود؛ یعنی می‌روید در مراکز علمی «مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» می‌روید از آن‌جا علم را می‌گیرید. یک موقع من فوقهم علم می‌گیرید، همان‌طور که داریم که «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت: ۳۰)؛ خوب این ملائکه‌ی خدا اگر قرار است فرود بیایند، بالأخره یک فرودگاه لازم دارند. این‌ها در قلب مؤمن فرود می‌آیند کسانی که «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ»، بعد پایش می‌ایستند، خوب این قلبش می‌شود فرودگاه ملائکه. حضور ملک در قلب او قطعاً آورده‌ی علمی و معنوی است برای او. ما که رها نیستیم در بحث ملائکه! یا پیش ملائکه هستیم یا پیش شیاطین هستیم، این‌ها، آن موقع این قلب مؤمن می‌شود فرودگاه ملائکه و «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ»؛ اگر دین اقامه بشود حتی بهره‌های معنوی بالا می‌رود یعنی این که شما می‌بینید که می‌گویند در عصر حضرت ولی عصر (سلام الله علیه) دستی بر عقول مردم کشیده می‌شود، مردم بارور می‌شوند، مطلب‌های بیشتری می‌فهمند؛ یعنی اگر دین اقامه بشود، اگر قرآن اقامه بشود، اصلاً کل این مسیر ادیان اقامه بشود، چه می‌شود؟ این می‌شود که شما بهره‌های تان از عالم زیاد می‌شود، بهره‌های معنوی تان هم از عالم زیاد می‌شود.

امت میانه رو یعنی چه؟ برصراط مستقیم به سوی هدف!

حالا «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» حالا ببینید با چه شیوه‌ای قرآن دارد حرکت می‌کند در بحث همین اقامه‌ی دین؟ دین با چه اقامه می‌شود؟ می‌گویید یک سری از این اهل کتاب «أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» ببینید اولاً تنوین «أُمَّةٌ» تنوین تنکیر و نشان وحدت است. یک امت از این‌ها هست. ببینید این قدر در قرآن و در روایاتی که حتی با این آیه خوانده شده دارد که «مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِه» (اعراف: ۱۵۹) «مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ» (همان: ۱۸۱) امه؛ فقط یک امت هست که او مقتصد است، «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ»؛ یعنی یک امت فقط وجود دارد.

ببینید شما اگر بخواهید مقتصد باشید، مقتصد یعنی چه؟ مقتصد دو تا معنا دارد. در قرآن مقتصد از قصد می‌آید، مقتصد یک معنایش به معنای معتدل و میانه‌رو هست. میانه‌رو هم یعنی به دور از افراط و تفریط. میانه‌رو به معنای این نیست که، بعضی‌ها می‌گویند طرف خیلی مؤمن است، این را به عنوان یک چیز بد مطرح می‌کنند، بابا آن که دیگر خیلی مؤمن است! خیلی مؤمن است یعنی بد است که خیلی مؤمن است؟ اگر آدمی است که کارهای من در آوردی دارد از خودش در می‌آورد، مثلاً صله رحم هم نمی‌رود بکند به خاطر این که خیلی دیگر مؤمن است خوب این دیگر خیلی مؤمن نیست! خیلی افراطی‌ای است، دارد افراط می‌کند و معتدل برخورد نمی‌کند. ببینید ما وقتی می‌گوییم معتدل برخورد بکن یا «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» (لقمان: ۱۹)؛ در رفتار خودت، در مشی خودت میانه‌رو باش به این معنی نیست که در عبادات مثل مردم باش. مگر خود ائمه این‌طور بودند؟ این یعنی به دور از افراط و به دور از تفریط است؛ یعنی روی صراط مستقیم است. میانه‌روی به این معنا یعنی روی صراط مستقیم دارد حرکت می‌کند؛ چون صراط مستقیم به دور از افراط و تفریط است «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (بقره: ۱۴۳)؛ شما امت وسط هستید. امتی هستید که به دور از افراط و تفریط هستید. نه این که بگوییم میانه‌روی این‌جا به معنای این است

که، نه به یک حالت شُل در راه حرکت کند و نه در راه خدا تند برود! به این معنا قطعاً نیست، این معنا هیچ موقع مورد نظر دین نیست اتفاقاً قرآن همیشه دستور بر استقامت در مسیر می‌دهد «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ» (جن: ۱۶) از اقتصاد به این معنا به معنای میانه‌رو بودن، به معنی بر صراط مستقیم حرکت کردن، به دور از افراط و تفریط بودن. اقتصاد خودش به معنای قصد و عزم هم هست، مقتصد به این معنا یعنی کسی که عازم است به سمتی، بر صراط مستقیم. پس ببینید حالا این دو تا را با همدیگر جمع بکنیم. بر صراط مستقیم عازم است به سمتی. عازم است به سمت یک شاخص چون که در لغت هست، مقتصد به کسی گویند که عازم هست به سمت یک شاخص، یعنی شاخصی وجود دارد که به سمت آن شاخص دارد حرکت می‌کند. به این می‌گویند مقتصد.

رمز اقامه‌ی دین، وجود شاخص!

ببینید آن موقع این اعجاز قرآن است که در این جا از یک واژه‌ای استفاده می‌کند که تاب چند معنا را در خودش دارد. این جا یک دفعه بگوید امه، یک امت هم هست که مقتصد هست و بر صراط مستقیم هست و به سمت شاخص دارد حرکت می‌کند. در این عرض عریض توحید و قوانین توحیدی، در حقیقت توحیدجات قرآن، روایات ذیل این وجود دارد که امت موسی ۷۱ فرقه شدند، فقط امه (یک امت) بودند که درست حرکت کردند، از فرقه‌ی عیسی ۷۲ تا فرقه شدند که امه (یک امت) بودند که درست حرکت کردند، در دین پیغمبر، ۷۳ فرقه شدند، امه بودند که درست حرکت کردند و شاخص را رها نکردند یعنی امه، فقط هم یک امت می‌تواند به سمت این شاخص نصب شده حرکت کند. برای همین است که دارد که منمهم امه، یک امت فقط. این همه **امت موحد**، این همه فرقه که در توحید با همدیگر شریک هستند. این جا هست که آن رمز آن اقامه‌ی دین معلوم می‌شود که اگر دین بخواهد اقامه بشود باید یک شاخصی در آن اقامه بشود که بشود قصد آن شاخص کرد.

(ببینید این سبک در تفسیر الان شما نگاه بکنید می بینید وجود ندارد، من مجبور هستم چون که از آن اوّل تعیین کردم که می خواهم محتوایی را توضیح بدهم که در آن محتوا هم سیاق حفظ بشود هم مطلب در بیاید).

چرا فقط یک فرقه‌ی ناجیه؟

جالب است روایاتی که ذیل همین آیه‌ی امه مقتصده هست کنار این‌طور آیات آمده، یعنی همزمان این آیات را هم در آن آورده‌اند مثل همین آیه ۱۵۹ و ۱۸۱ اعراف، در ۱۵۸ «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بعد آیه‌ی ۱۵۹ «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛ یک امت هست که در این قوم موسی است، ببینید این همان محتواست، کدام قوم می‌تواند باشد که دارد درست عمل می‌کند؟ همان کسانی که کنار خود موسی هستند؛ یعنی در محوریت خود موسی دارند عمل می‌کنند. کسانی که در محوریت خود موسی عمل بکنند آن می‌شود درست و کسانی که در محوریت خود موسی عمل نمی‌کنند آن‌ها که نمی‌شوند درست! طبیعتاً با محوریت خود موسی «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ»؛ از قوم موسی امه که یهدون، هدایت به حق می‌کنند و به همین حق هم داوری می‌کنند. باز دوباره در آیه دارد که «وَمِنْ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ» (اعراف: ۱۸۱)؛ از آن‌هایی که خلق کردیم یک امت هست. برای همین است که صراط مستقیم برای همیشه یکی هست. برای همین است صراط مستقیم صراط جمع ندارد. صراط می‌دانید که کلمه‌ای است که جمع ندارد، صواریط و... نیست. صراط یک دانه است و یک دانه را که جمع نمی‌بندند! مثل این است که بگوییم خدا جمع دارد، خدا که جمع ندارد! خدا جمع ندارد، صراط هم جمع ندارد، همین یک دانه است. دین راهی است که با شاخص خود این ولی مشخص می‌شود. اگر در محتوای دین و رسالت با هم در آمد که یک امت هم هست که به این سمت دارد حرکت می‌کند، به این دلیل است. دقت بکنید در همین روایاتش همین است که این‌ها جزء فرقه‌های منشعب شده از همین پیغمبر هستند؛ یعنی موحد هستند، سر این بحث نبوده، ولی

این‌ها فرقه‌ی ناجیه نیستند. یک امت هست که این کار را می‌کند همیشه و اصلاً دو تا امت هم نمی‌تواند باشد چون که اگر دو تا در یک ساعت باشند، یکی می‌شوند. اصلاً چرا مدام می‌گویند این‌ها هفتاد و یکی بودند یکی، هفتاد و دو تا بودند یکی، هفتاد و سه تا بودند یکی، حالا این یکی چه ویژگی‌ای دارد؟ بحث این است که اگر شما روی خط این صراط مستقیم حرکت می‌کنید، اصلاً دو تا معنی ندارد، خوب هر دو تا هم بیاید این‌جا باز دوباره می‌شوید یکی. می‌شوید یک امت، در داخل یک امت قرار می‌گیرید. به خاطر همین ما کلاً یک فرقه ناجیه همیشه داریم. این‌که خدا به فضلش می‌خواهد چه کار کند کاری ندارم، ولی همیشه یک فرقه‌ی ناجیه وجود دارد. یا وجود ندارد یا یک فرقه‌ی ناجیه وجود دارد. دو فرقه‌ی ناجیه اصلاً معنا ندارد چون که یک شاخص وجود دارد، یک صراط مستقیم وجود دارد، حرکت در این صراط مستقیم و به سمت این شاخص می‌شود اقامه‌ی دین. این اگر بشود، می‌شود همیشه امه مقتصده؛ یعنی یک امت مقتصد چون که این‌جا صراط مستقیم یکی است. بقیه چه؟ بقیه می‌شوند آن ۷۱ ملت و ... «كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»؛ بقیه‌شان دارند بد می‌کنند. این «کثیر» در مقابل همان «امه» هست پس به معنی بقیه می‌شود. الآن می‌بینید تقسیم آن دو تایی است و این‌طور نیست که بگوییم مثلاً امه مقتصده، یک امتی یک طورند و یک امتی طور دیگرند! «کثیر» یعنی هر چیز که غیر از این است «سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»؛ دارند بد انجام می‌دهند، بد کاری دارند انجام می‌دهند، این‌ها آن فرقه‌ی ناجیه نیستند.

این محتوا که اصلاً رسالت رسولان است، اقامه‌ی قرآن با همین است و گرنه همین سطح ظاهر قرآن اقامه‌اش همان آشپزخانه‌ی دارای مواد غذایی می‌شود. با این‌که دین اقامه نمی‌شود! با این‌که نمی‌شود در مقابل کفار ایستاد! پس باید یک شاخصی نصب بشود. این بوده است که در تمام رسالت‌ها می‌بینید. حالا «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ» اولاً با عنوان رسول است که ابلاغ مردمی این‌جا دارد یعنی بحث نبی هم نیست. ببینید «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» این‌ها الفاظ در قرآن حساب، کتاب دارد. شما نگاه کنید مثلاً یک موقع رفیقم هست، می‌گویم رفیق! بلند شو بیا، بیا خانه‌مان. یک موقع هم به

همان رفیق که مثلاً مدیر اجرایی مدرسه است می‌خواهم بگویم که برو به بچه‌ها بگو فلان. نمی‌توانم بگویم رفیق! باید بگویم که آقای مدیر اجرایی مدرسه! این را برو بگو! یعنی وقتی می‌گویم مدیر اجرایی مدرسه! معلوم است می‌خواهم چه بگویم یعنی نمی‌خواهم بگویم مدیر اجرایی مدرسه عید دیدنی بیا خانه‌مان! آدم یک تفاوتی این‌جا احساس می‌کند که مدیر اجرایی مدرسه چه ربطی به این قضیه دارد؟! وقتی بحث نبأ و نبی می‌شود، دارم اشاره می‌کنم به آن پیامی که تو گرفتی از خدا و ارتباط خودت با خدا. وقتی که دارم بحث تبلیغ او را در میان مردم می‌کنم و وجهه‌ی مردمی او را می‌گویم، می‌گویم رسول.

ببینید ما دو تا آیه در قرآن داریم که یک جور نیست گرچه ممکن است ماها یک جور معنی کنیم، یک آیه داریم که «تِلْكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره: ۲۵۳) و یک جا داریم «فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (نساء: ۵۵) این دو تا با همدیگر فرق دارند. این‌طور نیست که بگوییم رسول یا نبی و همین است. در قرآن با این دقت آمده که «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى» (حج: ۵۲)؛ نه رسول و نه نبی، البته ممکن است یک نبی‌ای رسول باشد، و به هر جهت هر رسولی نبی هست ولی وقتی که دارد به این دو تا اشاره می‌کند، دو بُعد قضیه را دارد مورد بررسی قرار می‌دهد. برای همین است می‌گویند تفاضل انبیاء به تسدید ملکی‌شان هست، تفاضل رسل به امم‌شان هست. تفاضل انبیاء به وجه تسدید ملکی‌شان است؛ یعنی مسدد به کدام ملائکه‌ی خدا هستند؟ تفاضل رسل به تفاضل امم‌شان هست؛ یعنی اگر یک امتی امت برتر باشد آن رسول، رسول برتر هست؛ چون که آن وجه ارتباطش با خلق است، اتفاقاً. این دو تا آیه با هم فرق دارد. این‌جا یک پیام ابلاغی است برای سِمَتِ مدیریتی رسول، نه برای وجه خبرگیری رسول، برای پست مدیریتی رسول یک خبری است. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ»؛ یا ایها الرسولی که داری این خلق را اداره می‌کنی «بَلِّغْ»؛ حالا برو این را بگو. چه چیز را؟ «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ». این «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» در قرائن بالا و پایینی‌اش قرآن است، هیچ اشکالی هم به نظر می‌آید ندارد. این به خاطر این است که بحث

اقامه‌ی دین و اقامه‌ی قرآن مطرح شده «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» حالا اول آن قرائن بالایش را کنار بگذاریم که بخواهیم با آن بالا و پایینش تفسیر بکنیم،

«بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» اگر منظور این باشد که بیا همین قرآن را بگو، این شایسته نیست، و این از تفاسیری که اهل تسنن کردند، شایسته نیست این را آخرین روزهای پیغمبر به او در سوره‌ی مائده بگویند که بیا قرآن را بگو! خوب این از همان اوّل قرآن را گفته بعد هم پیغمبر تهدید می‌شده به این که اگر نگوید، ... ببینید این تهدید پیغمبر نیست حتی آن قسمت «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ اگر نگویی، بعضی‌ها این را حالت تهدید می‌دانند، ولی اصلاً تهدید نیست! اصلاً خدا پیغمبر را تهدید نمی‌کند؛ چون مگر می‌شود قرآن را نگوید یا یک چیزی را نگوید؟! آن خط و نشان‌ها هم برای بقیه است که «وَأَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (حاقه: ۴۷-۴۴)؛ اگر بخواهد تقول بکند یک چیزی که ما نگفتیم برود بگوید به جای ما، ما محکم می‌گیریم رگ گردنش را می‌زنیم، هیچ کسی هم مانع نیست. این عملاً دارد خط و نشان برای بقیه می‌کشد نه پیغمبر! پیغمبر چه موقع ترسیده بود برای گفتن یک چیز که حالا باید بترسد برای گفتن مثلاً قرآن؟ پیغمبر اصلاً مسئول است، اصلاً می‌دانید که در جنگ‌ها جزء اختصاصات پیغمبر است که پیغمبر نمی‌تواند از جنگ فرار بکند. در این آیات سوره‌ی انفال، این را فقها جزء استثنائات پیغمبر آورده‌اند که فقط خودش مسئول است. سوره مبارکه نساء آیه ۸۴ ببینید «فُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ» پیغمبر است، پیشرو است. تو پیکار بکن مسئول هیچ کس نیستی جز خودت. «لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و مؤمنین را هم تشویق کن و در سوره‌ی انفال آمده «حَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» (۶۵) وگرنه تو باید بایستی و پیکار بکنی. پیغمبری که بعضی از مفسرین می‌گویند: این از اختصاصات پیغمبر است که باید تا آخر بایستد. حالا مؤمنین را هم تشویق می‌کند به جنگ، ولی خودش باید پای کار بایستد.

(سؤال) «لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»؛ مکلف نمی‌شوی مگر به خودت، یعنی مسئول خودت هستی
مسئول بقیه نیستی بقیه را هم تشویق کن. حالا این را در نیاوریم هم مهم نیست ولی در آوردن
یک چنین چیزی را به عنوان اختصاص پیغمبر که از جبهه نمی‌تواند فرار کند به هیچ دلیلی. این
پیغمبر چه موقع ترسیده راجع به نزول قرآن؟

پس «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» این معنی ندارد که شما بیا سطح ظاهر قرآن را الآن بیا به
مردم ابلاغ بکن. بعدش «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ»؛ اگر ابلاغ نکرده باشی رسالت را ابلاغ نکردی. بعد با
وقاحت تمام، با اعتماد به نفس تمام می‌بینید در تفاسیرشان این هست! این می‌دانید شبیه چه
می‌ماند؟ شبیه این که اگر نکردی نکردی‌ها! یعنی تهدید، مثل این که بچه را تهدید می‌کنند که
نرفتی، نرفتی‌ها! «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» رسالت خدا، مگر چیست؟ رسالتش اگر همین قرآن است، آن
موقع می‌شود «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ نکردی، نکردی‌ها. که یک چنین توجیهی برای این که این «بَلِّغْ
مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» باید مربوط به همین سطح قرآن باشد که «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ قرآن نکردی،
نکردی‌ها!

خوب این که معنی نمی‌دهد راجع به توحید هم بخواهد بحث بشود که توحید را برو بگو. خوب
از همان اول هم بحث توحید بوده و گفته‌اند، بحث نبوت را هم که گفته‌اند. بحث فروع هم که
تهدید ندارد یا مثلاً این‌طور نیست که شما برو، اگر نگفتی...

پس این یک چیزی است لابد، حالا هر چیزی که هست یک چیزی هست که اولاً اندازه و
معادل خود رسالت خود خداست؛ یعنی قیمتش قیمت رسالت است. برای همین است که ما این
جهت‌گیری را کردیم که بگوییم این امر ولایت، امری است که همان امر رسالت است که ببینید
وقتی که رسالت اجرا نمی‌شود، اگر بحث تابعیت از رسول نباشد، شما اسم آن کسی را که در دین
نباشد را چه می‌گذارید؟ اسم آن را کافر می‌گذارید یا نه؟ انتهای همین آیه هم همین بحث است
که «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ کسی اگر چیزی را که معادل رسالت است، نداشته باشد، خوب این

همان مسیر رسالت خدا را ندارد، و اگر نداشته باشد کافر است. کفر مگر شاخ و دم دارد؟ قرار شد بشود «امه مقتصده»، اگر آن امتی پیدا شد که مقتصد بود، خوب بقیه که صراط مستقیم نمی‌روند مسیر رسالت را نمی‌روند این‌ها چه می‌شوند؟ این‌ها کافر می‌شوند.

ببینید معلوم است که «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ»؛ هر چیزی که هست اگر این را نروی بگویی، این کار را نکنی، دارند اهمیت آن را می‌گویند و این تهدید نیست، این مثل همان «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا» هست که اهمیت پاسداشت از وحی را دارد می‌گوید که وحی خدا مگر می‌شود دست بخورد. این هم تهدید پیغمبر نیست که اگر نروی بگویی مثلاً فلان یعنی انگار پیغمبر دارد دل می‌کند که این را نرود بگوید! متأسفانه یک چنین تعبیری شده! وقتی آدم شأن پیغمبر را نگه نمی‌دارد، به همین جا هم کشیده می‌شود. دل می‌کند که بگوید یا نگویید؟! همین تعبیری که راجع به زید در جریان سوره احزاب هست که دیدید که چه حرف‌هایی زده می‌شود؟! بالأخره به فکر یک حرام بوده و چشمش دنبال کسان دیگری هم بوده و...، آن‌جا که این هم آخرش در می‌آید که آنچه که تو خواستی شد و آنچه که تو...، یک چیزی از پیغمبر ساخته می‌شود در آن آیه که دیگر فاجعه است! خوب این‌جا هم که اگر نروی بگویی انگار پیغمبر دارد دل می‌کند نگوید ولی این پیغمبر آخر از چه کسی ممکن است بترسد؟! این پیغمبر در آن شب تاریکش که در شعب بودند و در آن وضعیت مدلی بودند از کسی نمی‌ترسید که چیزی را برود بگوید تا آن جنگ‌های وحشتناک، ولی حالا که یهود و مشرکین و همه به زیر پرچم او قرار گرفتند، دارد از ترس دل می‌کند؟! ولی پیغمبر دل می‌کند که بگوید یا نگوید. او برای چه نگوید؟ اصلاً مگر پیغمبر می‌تواند نگوید. پیغمبری که «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (احزاب: ۳۹)؛ از احدی جز خدا نمی‌ترسد. این اهمیّت مطلب است که اگر این را انجام ندهی، مثل این‌که می‌گوید «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا»؛ اگر بروی تقوّل بکنی، دارد اهمیت قضیه را می‌گوید، از این طرف دارد اهمیت این قضیه گفته می‌شود «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ»؛ اگر انجام ندهی این را، «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَاتَهُ»؛

می‌دانی چه رفته زیر سؤال؟ «رسالته»؛ رسالت خدا رفته زیر سؤال؛ یعنی پدیده‌ی رسالت زیر سؤال رفته. شما اولین قرینه‌ای که در «رسالته» پیدا می‌کنید همین «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» است؛ یعنی «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» که تو مدیریت اجتماعی داری و یا ایها النبی هم نه! اگر این را نروی بگویی، چیزی که گفته نشده، فقط این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» نیست که گفته نشده، بلکه «رسالته» گفته نشده، رسالت گفته نشده. رسالت ابتر مانده از این طرف. دقت می‌کنید به قرینه‌های موجود؟

اگر بخواهیم برویم سراغ روایت، این‌ها خیلی راحت قابل حل است ولی می‌خواهم این محتوا با دقت در متن قرآن به دست بیاید. در متن خود قرآن این نیست که اگر «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» را نگفتی، «رسالته» را نگفتی. خوب این اولاً گفتن ندارد، این حرف لغوی است. آدم یک چیزی را نگوید خوب نگفته است! بگویند اگر این کار را نکنی این رسالتش که همین «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» بوده، این را نگفتی. خوب این معلوم است که هرچه را نگوید نگفته است. این‌ها توتولوژی است و گفتن این‌طور حرفی لغو است. این‌جا رسالتش با قرینه‌ی خود «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» تأمین می‌شود؛ یک چیزی را دارم به تو می‌گویم که اگر این کار را نکنی، آن موقع رسالت حق را نگفتی. یعنی رسالت رفت زیر سؤال! این همان جهت‌گیری است که به نظر می‌آید اگر می‌رفتیم سراغ این جهت‌گیری، در زمین حریف این‌قدر بازی نمی‌کردیم. ممکن است یک عده بگویند که این قابل فهم نیست، اتفاقاً این خیلی قابل فهم است که شما این را توضیح بدهید! از آدم ابوالبشر این را توضیح بدهید که آقا قانونی آمده با این آدم، این قانونی آمده با این پیغمبر، پیغمبر می‌آمده با قانون، نه این که حتی قانون می‌آمده با پیغمبر. جالب است که می‌گوید «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ» (اعراف: ۱۵۷)؛ یعنی قرآن در معیت پیغمبر آمده نه پیغمبر در معیت قرآن! انجیل در معیت عیسی آمده، عیسی آمده و انجیل آمده. اصلاً در تاریخچه‌اش هم همین است. می‌دانید که پیغمبر می‌آمده، اول پیغمبری ثابت می‌شده بعد قرآن می‌آمده! یک قرینه‌ی بی‌خودی در ذهن ما شکل گرفته که تا ۲۷ رجب می‌شود همه جا را پُر می‌کنیم «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»! چه ربطی دارد؟ نزول قرآن در ماه رمضان بوده،

این تصریح قرآن است. ۲۷ رجب پیغمبر، پیغمبر شده، همین! معلوم شده که پیغمبر شده. یک سری مدام چیزهایی با این داستان قاطی کردند، در حالی که پیغمبر پیغمبر شده ولی قرآن نیامده. چه کسی گفته باید پیغمبری مصادف با قرآن آمدن باشد؟ مگر موسی وقتی تورات را گرفت، پیغمبر شد؟ موسی یک مقدار زیاد قبلش پیغمبر شده بود، در آن حادثه «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» (قصص: ۳۰) آن جا پیغمبر شد بعد رفت کوه طور و الواح آورد. پیغمبر شده بود ولی قانون نیامده بود. مسدد به ملائکه هم هست ولو آن که وحی تشریحی نیامده باشد، هیچ ایرادی ندارد! ضمن این که تازه پیغمبر قبل از این که پیغمبر بشود ارهاصات داشته. این در روایات ما هست که هر کسی بخواهد به یک سری مقاماتی برسد ارهاصاتی دارد؛ یعنی خودش یک چیزهایی می‌فهمد که آن همان بادهایی هست که می‌وزد، بادهایی که مبشراً هست و خبر باران را می‌آورد. دیدید این طور نیست که آفتاب تیغ است و یک دفعه بعد از چند ثانیه می‌بینی همین طور شُرشر باران می‌آید، این طور که نیست! اوّل یک بادهایی می‌آید بعد هوا ابری می‌شود، بوی باران دیگر می‌آید و بعد باران می‌آید. به آن می‌گویند ارهاصات. ولی یک داستان جعلی برای تخریب شخصیت پیغمبر ساختند که پیغمبر خودش نفهمید پیغمبر شده یک مسیحی به نام ورقه نوفل او فهمید که پیغمبر پیغمبر شده! یعنی خودش آمده بود پایین از کوه طور، حضرت خدیجه گفت: چه شده؟ گفت: نمی‌دانم! بعد حضرت خدیجه رفت از ورقه بن نوفل پرسید. بعد آمد گفت: بابا، کلک، پیغمبر شدی. گفت: !! گفت: بله. ببینید پیغمبر ما دست این جهلاء که می‌افتد به چه روزگاری می‌افتد؟! یعنی می‌خواهم بگویم این تازه دارد می‌آید؛ یعنی خود شخصیت پیغمبر شاخص است و قرآن در کنار او. او قرآن ناطق است، اوست که وجه الله است که قوانین با او دارد می‌آید. او خودش قوانین را انشاء کرده و آورده. البته اشتباه نفهمید که بگویید از خودش در آورده! بلکه او است که جبرئیل را نازل می‌کند، او باید جبرئیل را بر قلب خودش نازل بکند، او بالاتر از جبرئیل است و جبرئیل را او پایین می‌کشانند و بر قلب خودش نازل می‌کند. این‌ها سر جای خودش مفصل قابل

بحث است که این «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» که این فعلش هم می‌دانید که این «تَنْزَلُ» فعلش مضارع است. همین‌طور هم هست که این که می‌بینید در شب قدر این‌ها نازل می‌شود، اصلاً این هم که معلوم هم نیست که شب قدر چه موقع هست، بعضی از بزرگان و اهل معنا می‌گویند اصلاً معلوم هم نیست آخر چه موقع هست، نه این که مخفی کرده‌اند که...

نه، این کاری که وجود نازنین امام زمان از اوّل ماه رمضان شروع می‌کند به تهجّد، تهجّد، چون که آن «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ» باید اوّل در یک قلبی برود. آن قلبی که، آن صاحب دلی که بخواهد همه‌ی ملائکه در آن جا بشود آن یک قلب است. آن چه موقع به نتیجه می‌رسد؟ یعنی آن زحمتی که او دارد می‌کشد، شب نوزدهم به نتیجه می‌رسد، شب بیست و یکم به نتیجه می‌رسد، بیست و سوم به نتیجه می‌رسد، بیست و هفتم به نتیجه می‌رسد؟ که آن موقع این‌ها را نازل کند که اگر آن‌جا نازل بشود تازه به بقیه نازل می‌شود. هر رزقی اوّل باید به او برسد تا به بقیه برسد. هر چیزی اوّل به قلب او می‌رود. او صاحب دل است، او جان عالم است که باید به جان او برسد تا به جان بقیه برسد. بحث وساطت فیض، شبکه‌ای از معارف تو در تو است که خیلی بحث برای خودش هست که اصلاً ماجرای شب قدر و وجود نازنین امام زمان که تمام این‌ها مرتب می‌آیند «تَنْزَلُ» یعنی «تَنْزَلُ» «الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» حالا او خودش بالاتر از جبرئیل است و او نازل می‌کند.

هرگز دینی نبوده که قانونش باشد آدم آن نباشد

حالا «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ اگر این را نگفتی رسالت را نگفتی. شما با این زمینه برخورد بکنید که نشان بدهید دین منهای ولی خدا اصلاً ما نداشتیم. اصلاً دین منهای ولی خدا هیچ موقع دین نبوده. این را شما نشان بدهید! این را شما نشان بدهید محتوا را نشان دادید. این می‌شود همان بحثی که ائمه اصرار داشتند که امامت را از همین طریق اثبات بکنند. شما روایت فضل بن شاذان را ببینید. آن‌جا دارد که «فَلَيْمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ»^۴ یعنی برای چه خدا جعل اولی الامر کرده؟ آن توضیح را می‌بینید. خوب آن توضیحی است که توضیح خود دین است که اصلاً

هیچ موقع دین، دین نبوده، اصلاً دین این طور ما نداشتیم که قوانینش باشد آدمش نباشد. لذا این می‌شود همین چهارضلعی‌ای که دارد پایین می‌آید. شما اگر یک موقعی بگویید این چهارضلعی حالا این جا رسید، شد مربع سه ضلعی! ما می‌گوییم اصلاً قبول نداریم یک چنین مربعی را. مربع سه ضلعی یعنی چه؟ باید اگر مربع است چهار ضلعی باشد. حالا این ضلعش را معلوم کن چیست.

کسی که بحث ولایت فقیه را نتواند حل کند در دین شناسی اش مشکل هست

برای همین است باور بفرمایید حتی بحث ولایت فقیه به همان بدیهی‌ای است که امام می‌گوید. برای همین است که امام گفته برای من جزء بدیهیات هست، به خاطر این که اهل قرآن است و به جدّ به شما بگویم و با پُر رویی تمام، اگر کسی بحث ولایت فقیه را نتواند برای خودش حل بکند، به جدّ می‌شود گفت در دین شناسی اش یک مشکلی وجود دارد چون که دینش را نشناخته، یا به دلیل این است که این قدر فرو رفته در همین بحث‌های الفاظ روایات، و می‌خواهد با همان آن‌ها مسئله را برای خودش حل بکند. اصل داستان قرآن را رها کرده، آمده چهار تا روایت را چسبیده، می‌خواهد از آن‌ها اثبات ولایت بکند!

این اصل، یعنی شما همواره باید بپرسید این آدمش چه می‌شود، این آدمش کجاست؟ آدم کجاست، این را باید بپرسیم. برسیم به زمان کبری، بگوییم این آدم کجاست؟ این می‌شود حرف ولایت. آن موقع می‌گویند این را نگفتی، پس معلوم است قیمت خود رسالت است، معادل خود رسالت است.

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ و خدا تو را از مردم نکه می‌دارد. این جا مقابلش اهل کتاب نیستند دیگر، مردم هستند؛ یعنی کسی که در مقابل این معرفت قرار می‌گیرد صرف اهل کتاب نیست، مردم در مقابل این فکر قرار می‌گیرند؛ یعنی توده‌ی مردم هستند که معلوم است آن امه مقتصده را نمی‌گوید. پیغمبر هم هراسی می‌خواهد داشته باشد، این هراسش به صورت خاص از یهودی‌ها

نیست! چون هیچ هراسی ندارد، هراسش از مشرکین هم نیست به صورت خاص؛ یعنی این‌ها به صورت خاص هیچ موقع مد نظر نیستند، بلکه چه هستند؟ آن‌ها البته مورد طمع بوده. در همان آیه‌ی ۳ توضیح دادیم که «الْيَوْمَ يَئِسَ»؛ یعنی یک طمعی بوده. یک طمعی از بیرون بوده به سمت خود پدیده‌ی رسالت و ادامه‌ی این رسالت، ولی در مقابل این دعوت به طور مطلق مردم قرار می‌گیرند. معلوم است که حالا تو را حفظ می‌خواهد بکند اولاً تو را می‌خواهد حفظ بکند نه این که می‌زنند تو را می‌کشند. این بحث وجود ندارد با تو می‌جنگند. این بحث هم وجود ندارد چون که این سوره سوره‌ی مائده هست و همه به زیر کشیده شدند. کسی نه می‌خواهد بجنگد، نه می‌خواهد الان یک چیزی اعلام بشود این‌ها می‌خواهند بجنگند مثلاً با پیغمبر. دوره‌ی جنگ با پیغمبر گذشته است. الان دوره‌ی «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» است. پس چرا می‌خواهد «يَعصِمُكَ»؛ تو را حفظ کند؟ این شخصیت تو را که رسول هستی مورد حمله قرار می‌دهند. علی القاعده معنی‌اش باید این باشد که تویی که رسول هستی، شخصیت تو را مورد هجمه قرار می‌دهند. چه کسی؟ مردم. همین‌هایی که «سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ». آن امت مقتصده که نه! این «سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» شخصیت تو را مورد هجمه قرار می‌دهند. حالا معلوم است که یک نگرانی برای پیغمبر وجود دارد. این نگرانی را ببینید، این نگرانی جزء نگرانی‌های بی‌اشکال و خشیت بی‌اشکال در پیغمبر هست. پیغمبری که داریم که «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»؛ از احدی جزء خدا خشیت ندارد یعنی ترس‌های آمیخته با احترام ندارد، ولی یک چیزی می‌تواند در پیغمبر باشد و هیچ اشکالی هم ندارد، بلکه اصلاً اشکال نیست. این همان رحمت پیغمبر است، این که نگران امت باشد. شما ببینید در همان داستان موسی که دارد «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (طه: ۶۷)؛ موسی در خودش یک احساس خوف کرد. چه موقع؟ وقتی که این سحره شروع کردند این کارها را انجام دادن. این «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» به این معنا نیست که موسی یک لحظه ترسید

که عجب! این‌ها هم مثلاً در چنتمشان یک چیزهایی دارند! این ابد نیست. خود قرآن مانع این ترس هست. چرا؟

جمعه، ۱۰ صبح، ورزشگاه آزادی!

سوره مبارکه طه وقتی که شما ببینید وقتی که موسی می‌خواهد با این‌ها قرار بگذارد، می‌گوید «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ» (طه: ۵۹)؛ یعنی چه؟ موعد ما با شما سر این بحث، من نگران نیستم که شما چه کار می‌خواهید بکنید؛ یعنی مطمئن هستم به این کاری که خودم دارم می‌کنم، و به نبوت خودم و بطلان شما. موعدکم، روز جمعه ساعت ۱۰ استادیوم آزادی بین دو نیمه‌ی پرسپولیس و استقلال، این‌طوری. این‌طوری با شما مقابله می‌کنم «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ»؛ روز تعطیل که همه می‌آیند، «وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ»؛ به همه هم بگویید جمع بشوند «ضحی»؛ ساعت ۱۰ صبح. یعنی این موقع می‌رویم که همه جمع شده باشند. قشنگ دوربین‌ها همه فیلمبرداری بکنند؛ یعنی موسی به کار خودش مطمئن است ولی اتّفاقی که افتاد این است که یک صحنه را این‌ها کردند صحنه‌ی مار، یعنی میدان را کردند میدان مار. الآن موسی می‌خواهد یک عدد بیندازد ولو مارهای این‌ها را ببلعد، چه می‌شود؟ می‌گویند یک سحر قوی‌تری دارد. مردم چه فکر می‌کنند؟ بحث این است که مردم چه فکر می‌کنند؟! الآن نکند مردم منحرف بشوند! این همان «خَيْفَةُ مُوسَى» است. در قرآن این معنا تصریح شده و برای همین دارد که «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ» بحث علو است. این که مردم می‌فهمند، این علو حاصل می‌شود یا حاصل نمی‌شود؟ که می‌شود. این علو هم حاصل می‌شود و نه به خاطر این که آن‌جا موسی آمد و این‌ها را بلعید، اصلاً قضیه این نبود. دارد که «مَا صَنَعُوا إِلَّا مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» (طه: ۶۹)؛ آن عصای موسی کید را بلعید، نه آن ریسمان‌ها را بلعد! اگر آن ریسمان‌ها را بلعیده بود که مهم نبود. کید را بلعید؛ یعنی چه؟ یعنی این‌ها یک دفعه دیدند که این‌ها ریسمان است. این که «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ»؛ یک طوری در تخیل این‌ها یک کاری کرد بودند که فکر کنند این‌ها دارند حرکت

می‌کنند وقتی که عصای موسی آمد و آن اژدهای حقیقی درست شد، همه فهمیدند که الان این‌ها همه ریسمان هستند! یعنی تمام آن کید بلعیده شد از این جهت شد معجزه.

در نهج البلاغه است که می‌گویند: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجَهَّالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (خطبه ۴)؛ موسی از این ترسید که کار دست جهال بیفتد، از این ترسید. خوب این یک ترس ممدوحی هست، کما این‌که در بحث داستان زید، در همین سوره مبارکه احزاب، ص ۴۲۳ آن‌جا دارد: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» (۳۷)؛ به زید گفتند که آن زنت را نگه دار. «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» گفته بودند برای این‌که فرزندخوانده فرزند نشود، پیغمبر باید برای شکستن این بحث باید بیاید و زن فرزند خوانده‌ی خودش، زن زید را بگیرد. خوب پیغمبر دارد از این قضیه وحشت می‌کند، چرا؟ بگویند که! پیغمبر خدا...! برای همین خدا، خدایی که در همین آیات سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب، در همین دو تا آیه بعدش گفته «الَّذِينَ يَبُلَّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (۳۹)، همین‌جا گفته که «وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (۳۷)؛ تو از مردم می‌ترسی یعنی یک خشیتی وجود دارد، این خشیت اشکال ندارد که می‌گویند دل قوی دار! این کار را بکن، خدا مردم را نگه می‌دارد. این‌که این خشیتی باشد، این هست که توده‌ی مردم در مقابل پیغمبر بایستند، «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» بعضی‌ها ارتباط این آیه را صرفاً به دامادی امیرالمؤمنین بر پیغمبر را می‌دهند که می‌گویند: «حکومتش...» برای داماد خودش هم دیگر! حالا این آخر کاری برای داماد خودش هم! و قضیه را خانوادگی می‌کنند. می‌تواند این یک وجهی باشد، ولی اگر قرار است این آیه کلاً مسیر ولایت باشد، این بحث صرفاً که قرار نیست امیرالمؤمنین را هدف بگیرد! معلوم است به خصوص منافقینی از داخل امت که آن‌ها منسوب هستند به کفر. چون که با این شاخص است که اسلام و رسالت کفر و این‌ها فهمیده می‌شود، این‌ها که از داخل امت هستند که توده‌ی مردم آن زمان هستند که حالا دست به دست با

مشرکین و یهود و فلان و این‌ها می‌توانند بدهند، این‌ها در مقابل چنین جریانی می‌ایستند. معلوم هست این‌ها می‌ایستند. خدا می‌گویند ما تو را حفظ می‌کنیم و شخصیت تو را حفظ می‌کنیم برو بگو! پس معنی خشیت باید این باشد علی القاعده.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ و خدا کافر را هدایت نمی‌کند. الآن این‌جا بحث راجع به کافر نبود! یا بحث راجع به ناس بود، یا بحث این بود که رسالت بود، در مقابل رسالت عمل کردن بود، در مقابل این «أَنْزَلَ إِلَيْكَ» بود. حالا این «أَنْزَلَ إِلَيْكَ» با بیان تصریحی‌اش به خود مسئله ولایت می‌خورد، و درست هم هست. به قرآن نمی‌خورد؟ به قرآن هم می‌خورد! چون که اصلاً در اقامه‌ی دین و قرآن، این قرآن با این ولی آمده بود، اصلاً اقامه‌ی دین و قرآن به واسطه‌ی همین ولی بود. لذا وجه تصریحی‌اش به خود مسئله‌ی ولایت می‌خورد، وجه سیاقی‌اش هم به سیاق آیات کاملاً شباهت دارد. اگر این معلوم بشود نکته‌ای که معلوم می‌شود این است که این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» با این قرینه که به این صورت، یعنی هم قرآن و هم ولایت را در بر بگیرد، چون که آن ریشه‌ی اصلی اقامه‌ی دین را شما بلند کردید در این‌جا. در آن آیه بعدش و دو تا بعدش چه دارد؟ که آن‌جا داشت «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، آن توضیح را داریم، دارد «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَكُفْراً»، ببینید پس این بخش آیه با آن بخش آیه که در صفحه‌ی قبلش هست «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ...» ببینید آن‌جا را، آن «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» قرآن است. می‌آید در یک فرآیند با بحث ولایت و بحث اقامه‌ی اصلی دین و رسیدن به امة مقتصده، می‌رسید به آن ریشه و آن محور اصلی که آن «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» است، و می‌بینید آن آیه باز دوباره تکرار می‌شود. این تکرار آن آیه نیست، آن تکرار نشده، آن «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» مسئله‌ی ولایت است آن‌جا که «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَكُفْراً» یعنی آن مسئله‌ی ولایت است؛ چون که مردم با همین این مشکل دارند. بحث این است که مردم با چه مشکل دارند؟ مردم با همین مشکل دارند. مردم با شخصیت تو مشکل داشتند. مردم در طول تاریخ با شخصیت نبی مشکل دارند.

«وَاللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ الْمَرْدَمِ»، و تو این را بگو.

حالا هم همین این شاخص هست که باعث طغیان و کفر می‌شود و گرنه این شاخص را بردارید دیگر طغیان و کفری وجود ندارد! و دستورات قرآن می‌شود یک عرض عریض و همه هم اهل قرآن و همه هم اهل تفسیر قرآن! می‌بینید که می‌روید در یک عرض عریضی قرار می‌گیرید که از مدل‌هایش همین هست که با دشمن کاملاً کنار می‌آید، با استکبار کنار می‌آید، می‌شود عربستان. از مدل‌هایش هست که خیلی افراطی هست مثل گروه‌های مجاهدین خلق و این‌ها از داخل آن در می‌آید، بعدش هم تبدیل به منافقین می‌شود و...

- حجتیه در می‌آید.

- حجتیه در می‌آید و... یک طورهای مختلف در می‌آید وقتی شما با این عرض عریض که برای دین شاخص وجود ندارد، دیگر قورباغه هم دیگر هفت تیرکش می‌شود! ولی این شاخص انسانی که قرار می‌گیرد....

یک بار دیگر به این نکته دقت بدهم، نکته‌ی مهمی هست. بحث صرف دامادی امیرالمؤمنین بر پیغمبر نیست که «وَاللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ النَّاسِ»! این آیه آیه‌ی ولایت است. مگر این آیه برای حضرت علی است؟ مگر در غدیر فقط حضرت علی نصب شد؟ یا بحث ولایت تبیین شد؟ بحث ولایت آدمش مشخص شد و آن موقع این مسیر ولایت را داریم تثبیت می‌کنیم. ما اصل این ولایت را داریم تثبیت می‌کنیم. اگر اصل این ولایت را داریم تثبیت می‌کنیم «وَاللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ النَّاسِ»؛ یعنی مردم با این قضیه مشکل دارند، با تو سر چنین قضیه‌ای مشکل دارند خدا تو را نگه می‌دارد. در مقابل این هم کفر قرار می‌گیرد.

صلوات!

۱ - الکافی، ج ۱، ص: ۲۹۴.

۲ - الکافی، ج ۲، ص، ۲۷۲.

-
- ٣ - الكافي، ج ١، ص ٥٠.
- ٤ - بحار الأنوار، ج ٦، ص ٦٠.